

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011213**

**موضوع**: استصحاب حکم مخصص /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در بحث استصحاب حکم مخصص، محقق خوئی در تمام موارد، عام را محکّم دانسته و دو مورد را از آن استثناء نمودند؛ مورد دوم استثنای ایشان مربوط به مواردی است که مدلول مطابقی دلیل دال بر حدوث الحکم عند حدوث الموضوع باشد و بقای حکم به مدلول التزامی و اجماع استفاده شود. ایشان فرمودند در فرض مذکور اگر دانستیم حدوث یک فرد همراه با حدوث حکم نیست، در حقیقت این فرد اساساً مشمول دلیل نبوده لذا نسبت به بعد از زمان متیقن الخروج نیز نمی­توان به عام تمسک کرد.

آقای شهیدی فرع فقهی خروج مال از مؤونه، را مصداق استثنای ذکر شده توسط محقق خوئی دانسته و برای آن استدلالاتی ذکر نمودند که در جلسات گذشته آن را مطرح نمودیم و در این جلسه به تکمیل آن خواهیم پرداخت.

# بررسی فرع فقهی خروج مال از مؤونه

بحث در این بود که اگر شیئی ابتداء جزء مؤونۀ شخص بود و سپس از مؤونه­اش خارج شد اولاً آیا متعلق خمس می­باشد یا نه؟ و ثانیاً بر فرض تعلق خمس، آیا پرداخت خمس آن پس از گذشتن یک سال لازم است یا گذشتن یک سال شرط نیست؟

در بحث اول، آقای شهیدی[[1]](#footnote-1) دو وجه برای اثبات این که مال مورد نظر، متعلق خمس نیست بیان نمودند که وجه اول را بررسی نمودیم.

## وجه دوم آقای شهیدی برای اثبات عدم تعلق خمس

آقای شهیدی در وجه دوم فرمودند، بحث خمس، شبیه بحث مالیات بر ارث است پس همانطور که اگر شخصی در هنگام حدوث ارث، به دلیل نیازی که به مال به ارث رسیده داشته، واجد شرائط پرداخت مالیات نباشد، بعد از زوال حاجت و برطرف شدن نیاز، عرفاً مشمول لزوم پرداخت مالیات نخواهد بود، در خمس نیز چنانچه این شخص، ابتداء به این مال نیاز داشته و در مؤونه­اش بوده، در ادامه که این مال از مؤونه­اش خارج می­شود متعلق خمس نخواهد بود.

ایشان افزودند ممکن است شخصی بین بحث خمس و بحث ادای دین بعد از مؤونه قیاس نموده و تصور کند پرداخت خمس نیز همچون ادای دین، پس از خروج مال از مؤونه لازم است زیرا چنانچه شخصی ابتداء نیازمند بوده و مشمول قانون لزوم ادای دین نباشد، عرفاً در صورت برطرف شدن نیاز، بر وی لازم است دینش را پرداخت کند پس ممکن است تصور شود پرداخت خمس نیز همچون ادای دین، بعد از خروج مال از مؤونه ثابت می­باشد.

آقای شهیدی می­فرمایند بحث خمس عرفاً شبیه بحث مالیات است لذا نباید آن را با بحث ادای دین قیاس کرد.

### بررسی وجه دوم آقای شهیدی

در مقام بررسی وجه مذکور گفتیم دلیلی ندایم که خمس را امری هم­سنخ با مالیات بدانیم. در تعبیر اسلامی، مالیات همان خراج است و خمس چیزی در مقابل خراج السلطان و مانند آن تلقی می­شود. بلکه عده­ای بر این باورند که خمس ریشه در مرباعی دارد که زمان جاهلیت مطرح بوده که در صورت پذیرش این مطلب، ادعای حق الریاسه بودن خمس، روشن است اما حتی اگر این تحلیل تاریخی را در مورد خمس نپذیریم، آن مقداری که از ادلۀ خمس به روشنی استفاده می­شود عبارت از آن است که خمس، حق الامامه است.

تذکر این نکته مناسب است که در باب خمس بحثی مطرح است مبنی بر که آیا در سهم سادات نیز اجازۀ حاکم شرع معتبر است یا نه؟ آیت الله والد به نقل از مرحوم جدّ ما می­فرمودند مرحوم جدّ ما با مرحوم امام بحث می­کردند. ایشان در بحثی که با مرحوم امام داشتند به این مطلب رسیده بودند که بحث اشتراط اجازۀ حاکم شرع در سهم سادات اگر روشن­تر از سهم امام نباشد، مخفی­تر نیست که آیت الله والد نیز در بحث خمسی که داشتند با تمسک به بیاناتی همین مطلب را پذیرفته­اند. یکی از بیانات ایشان این بود که در باب خمس دو دسته دلیل داریم. در یک دسته از ادله، برای خمس یک تقسیم ششگانه مطرح شده که در نهایت به یک تقسیم دوگانه منتهی می­شود؛ یعنی فرموده یک ششم خمس به خداوند می­رسد و یک ششمش به پیغمبر می­رسد و یک ششمش به امام می­رسد و سه ششم باقیمانده نیز برای یتامی و مساکین و ابناء السبیل سادات است و در نهایت یک ششم خدا و رسول به امام می­رسد در نتیجه نصف خمس برای امام و نصف دیگرش برای سادات خواهد شد و این مطلبی است که هم در آیات قرآن و هم در روایات مطرح شده است.

از سوی دیگر روایات فراوانی وجود دارد که با تعابیری همچون «الخمس لنا»[[2]](#footnote-2) یا «خمسنا» کل خمس را برای اهل بیت علیهم السلام دانسته است.

جمع بین این دو دسته دلیل اقتضا می­کند نصف خمس ملک امام و نصف دیگرش ملک سادات است ولی نصف دوم نیز ولایتش برای امام علیه السلام است بنابراین «الخمس لنا» به اعتبار آن است که کل خمس از باب ملکیت یا ولایت، برای امام علیه السلام است.

شبیه این مطلب در روایات باب خمس در مورد خداوند نیز مطرح است چون در برخی روایات کل خمس برای خداوند سبحان دانسته شده و در برخی دیگر یک ششم خمس برای خدای متعال دانسته شده که تصور می­کنم در جمع بین این دو دسته باید گفت ولو کل خمس ملکاً یا ولایتاً از آنِ امام است اما این اختیارداریِ امام از جهت آن است که خلیفه الله است. گویا به یک اعتبار کل خمس برای خدا است و به اعتبار دیگر برای پیغمبر و امام نیز از باب خلیفه الله بودنشان، ثابت است. همچنین سهمی که برای سادات است نیز از آن جهت است که اینها اقرباء رسول خدا و اقرباء خلیفۀ خدا هستند. در نتیجه به یک اعتبار تمام اینها حقی است که به عنوان خلیفه الله برای او ثابت است و آن مقداری که برای خود خداست نه برای خلیفه الله به مقدار یک ششم است.

روایات متعددی وجود دارد که خمس را برای خدا قرار داده است؛ مثلاً در جعفریات این روایت نقل شده است:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ الْوَصِيَّةَ بِالْخُمُسِ وَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَضِيَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْخُمُسِ ... .[[3]](#footnote-3)

در این روایت کل یک پنجم برای خدا دانسته شده است. این روایت در جامع احادیث الشیعه جلد10 حدیث14213 باب 2 از کتاب الخمس، ابواب فضله و فرضه صفحۀ 10 حدیث8 وارد شده است.

شبیه این تعبیر در روایات متعدد دیگری وجود دارد. از جمله در باب مال حلال مخلوط به حرام روایتی از حسن بن زیاد از ابی عبدالله علیه السلام وارد شده است:

قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع- فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَا أَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ فَقَالَ لَهُ أَخْرِجِ الْخُمُسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمُسِ وَ اجْتَنِبْ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يُعْلَمُ.[[4]](#footnote-4)

ممکن است تعبیر قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمُسِ به معنای این دانسته شود که خداوند با خمس، حرام مخلوط را مال حلال را تحلیل می­کند اما ظاهراً مقصود روایت این نیست بلکه به صدد بیان آن است که همانطور که خداوند برای خودش خمس قرار داده اینجا هم به همین شکل است لذا به نظر می­رسد این روایت شبیه همان روایت است.

روایت دیگری از سکونی از ابی عبدالله علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

فَقَالَ عَلِيٌّ ع تَصَدَّقْ بِخُمُسِ مَالِكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْخُمُسِ وَ سَائِرُ الْمَالِ لَكَ حَلَالٌ.[[5]](#footnote-5)

بنابراین نتیجه­ای که می­خواهیم از این روایات بگیریم آن است که خمس حق خلافت الهی است و امام هم چون قائم مقام خدا و خلیفه الله است و همچنین سادات از آن جهت که اقرباء الرسول و اقرباء خلیفه الله هستند مستحق خمس دانسته شده­اند.

روایتی که برخی دوستان قرائت نمودند نیز به همین شکل است. روایت 14277 از این قرار است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا ثُمَّ قَالَ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ رَزَقَهُمْ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِداً وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً حَلَالًا ... .[[6]](#footnote-6)

در صدر این روایت با اشاره به آیۀ خمس به سهم خداوند که یک ششم است اشاره کرده است اما در ادامه بیان شده کل خمس برای خداست که در جمع بین صدر و ذیل گفتیم آن سهمی هم که برای پیغمبر و امام و اقرباء رسول است به یک اعتبار برای خدا است چون اینها خلیفه الله هستند.

خلاصه این که نباید نگاه عرف به خمس را به مالیات تشبیه کنیم بلکه خمس حق الامامه است و مقصود از حق الامامه نیز حق خلافت اللهی می­باشد و بین مالیات و خمس فرق است.

نکتۀ دیگر آن است که حتی اگر خمس را به مالیات عرفی تشبیه کنیم و بخواهیم احکام مالیات عرفی را در مورد خمس جاری کنیم، به نظر می­رسد تمام احکام مالیات عرفی در مورد خمس که مماشاتاً آن را مالیات شرعی دانستیم، جاری نباشد چون نکته­هایی در مالیات عرفی وجود دارد که آن نکات در مالیات شرعی مطرح نیست.

در بحث مالیات بر ارث دو نکته وجود دارد. یک نکته آن است که ارث، زمانِ تقسیم دارد و در اموری که در موردشان تقسیم مطرح است، یک زمان مشخص ملاک قرار داده می­شود که نه قبل و نه بعد از آن زمان مشخص بود و نبود شرایط را ملاحظه نمی­کنند چنانچه در مورد غنیمت، گفتیم مستفاد از روایات آن است که یک سری از شرایط استحقاق غنیمت همچون مسلمان بودن غانم، مربوط به زمان تقسیم غنیمت است لذا اگر شخصی در هنگام نبرد کافر بوده و با مسلمانان جنگیده اما به هنگام تقسیم غنائم مسلمان شده مستحق خمس است؛ همچنین مالی که غنیمت تلقی می­شود اگر قبل از تقسیم غنائم، مالکش مسلمان شود، مالش از غنیمت خارج می­شود پس ملاک بود و نبود شرایط غانم و مالی که غنیمت است، همان زمانی است که غنائم تقسیم می­شود چون اگر بخواهند قبل و بعد آن را ملاک قرار دهند کار سخت می­شود لذا اگر هم بخواهیم در خمس یک زمان مشخص کنیم زمان پرداخت خمس است نه زمان وجوب وضعی و تعلق خمس لذا نباید مالیات بر ارث و خمس به این شکل مقایسه شوند.

نکتۀ دومی که در مالیات­های عرفی وجود دارد و از اهمیت بیشتری برخوردار است، عبارت از آن است که در مالیات­های عرفی حکومت عهده­دار تطبیق حکم است یعنی اختیار پرداخت با خود مکلف نیست بلکه حکومت می­گوید شما که خرید و فروش انجام دادید باید بر ارزش افزوده مالیات بدهید؛ همچنین این که این شخص فقیر است یا فقیر نیست و به طور کلی بود و نبود شرایط تعلق مالیات را خود حکومت تشخیص می­دهد. در اینجا می­توان گفت حکومت یک زمان مشخصی را ملاک قرار می­دهد چون در غیر این صورت با مشکلات اجرایی مواجه می­شود. اما در خمس این گونه نیست چون تطبیق مصداق با خود مکلف است یعنی به خود مکلف گفته شده اگر این مال در مؤونه بود پرداخت خمسش لازم نیست اما اگر در مؤونه نبود باید خمسش را بدهی و خود این شخص می­داند که الآن در مؤونه­اش هست یا نیست پس خمس شبیه ادای دین بعد از مؤونه است که در آن تشخیص بود و نبود شرایط به خود مکلف واگذار شده است یعنی مکلف تشخیص می­دهد که این مال از مخارج زندگی­اش بوده و لازم نیست با آن بدهی­اش را تسویه کند یا از مخارج زندگی­اش محسوب نمی­شود و باید با آن دینش را ادا کند.

خلاصه این که قیاس خمس به مالیات مع الفارق است و اطلاق ادله اقتضا می­کند کل خمس حتی در مقداری که جزء مؤونه است برای مستحقین خمس باشد و استثنای مقدار مؤونه از باب ترخیص ائمۀ معصومین علیهم السلام است و الا اصل جعل الهی مطلق است. از جهت روایات مسلّم است که خداوند به ائمه علیهم السلام نیز حق تشریع داده است و حق تشریع ائمه علیهم السلام هم به جعل حکم است و هم به رفع حکم است و به نظر می­رسد ائمه علیهم السلام نسبت به استثنای مؤونه رفع الحکم کرده­اند و از روایات متعددی استفاده می­شود مراد از «غنمتم» در آیۀ ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ...﴾[[7]](#footnote-7)اختصاصی به غنائم دار الحرب نداشته و مطلق غنائم را در بر می­گیرد بنابراین آیۀ قرآن وجوب خمس را به شکل مطلق جعل کرده است و تنها در ارباح مکاسب است که اخراج مؤونه معتبر است اما در سائر امور همچون معادن و کنز و حلال مختلط به حرام و غنائم دار الحرب استثنای مؤونه مطرح نیست پس استثنای مؤونه تنها در ارباح مکاسب مطرح است و در ارباح مکاسب هم با مقدار تتبعی که صورت گرفت، اولین روایتی که به استثنای مؤونه از ارباح مکاسب اشاره کرده، روایتی است که مربوط به امام جواد علیه السلام است و در روایات ائمۀ قبل از ایشان بحث استثنای مؤونه یافت نشد. حتی استثنائی که در کلام امام جواد علیه السلام بیان شده نیز آن قدر برای شیعیان جدید و نامأنوس بوده که برایشان ابهام داشته و نمی­دانستند مقصود حضرت، مؤونۀ تحصیل ربح بوده که اساساً مفهوم غنیمت در مورد آن بعد از اخراج مؤونه صدق می­کند یا مقصود از آن مؤونۀ خود شخص بوده است یعنی معلوم نبوده حضرت به صدد بیان مطلب جدید است یا صرفاً به صدد تأکید همان مطلبی است که از خود مفهوم غنیمت قابل فهم بوده. بلکه همان استثنایی که در روایت امام جواد علیه السلام مطرح است نیز استثنای مؤونه از خمس اصطلاحی نبوده است.

روایات «الخمس بعد المؤونه» در زمان امام جواد علیه السلام مطرح بوده که یکی از آنها در رقم 14246 وارد شده و به شرح ذیل است:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع أَخْبِرْنِي عَنِ الْخُمُسِ أَ عَلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَ كَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضُّرُوبِ وَ عَلَى الصُّنَّاعِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ.[[8]](#footnote-8)

روایت مفصل دیگری از امام جواد علیه السلام نقل شده است که ذیلش یک حق خاصی را در غلات و ضیاع واجب نموده و آن هم تنها به سال 220 که سال وفات حضرت بوده، اختصاص داشته است:

فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبُ مِنَ الْغَلَّاتِ وَ الضِّيَاعِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السُّدُسِ مِمَّنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ تَقُومُ بِمَئُونَتِهِ وَ مَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمَئُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ.[[9]](#footnote-9)

در روایت دیگری از ابن ابی نصر بیان شده:

قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع الْخُمُسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَئُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَئُونَةِ فَكَتَبَ بَعْدَ الْمَئُونَةِ.[[10]](#footnote-10)

در روایتی که محمد بن علی بن شجاع از امام هادی علیه السلام نقل می­کند حضرت این گونه می­فرماید:

فَوَقَّعَ ع لِي مِنْهُ الْخُمُسُ مِمَّا يَفْضُلُ مِنْ مَئُونَتِهِ.[[11]](#footnote-11)

اصل این روایت برای امام جواد علیه السلام است ولی همین روایتی که از امام جواد علیه السلام است چه نسبت به یک دوازدهمی که در مورد ضیاع واجب شده و در مورد آن تعبیر بعد المؤونه وارد شده و چه در مورد خمس که تعبیر بعد المؤونه وارد شده، روایاتی وجود دارد که نشان می­دهد مقصود از مؤونه در کلام حضرت، برای اصحاب مبهم بوده است.

در روایت 14258 وارد شده:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيكَ ع فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ نِصْفُ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَئُونَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَئُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ مَئُونَةِ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاجِهَا لَا مَئُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ ع بَعْدَ مَئُونَتِهِ وَ مَئُونَةِ عِيَالِهِ وَ بَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ.[[12]](#footnote-12)

تعبیر «کتاب ابیک» یعنی همان عبارتی که برای امام جواد علیه السلام بود و آن را خواندیم.

امام علیه السلام می­فرمایند مراد از مؤونه، مؤونۀ خود شخص است و این حق بعد از کسر نمودن خراج سلطان محاسبه می­شود که مربوط به مؤونۀ تحصیل فائده نیست. در رقم 14259 نیز همین روایت به نقل دیگری وارد شده است.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيكَ ... .[[13]](#footnote-13)

مراد از ابی الحسن، ابی الحسن الهادی علیه السلام است.

البته در فقیه روایتی با تعبیر وَ فِي تَوْقِيعَاتِ الرِّضَا ع إِلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ إِنَّ الْخُمُسَ بَعْدَ الْمَئُونَةِ.[[14]](#footnote-14) نقل شده است که به امام رضا علیه السلام نسبت داده شده ولی در روایت فقیه اشتباهی صورت گرفته است چون همانطور که گذشت در این روایت ابراهیم بن محمد الهمدانی از امام هادی سؤال می­کند که «آن روایتی که علی بن مهزیار از پدرتان امام جواد علیه السلام نقل نموده، معنایش چیست؟» لذا اصل این مطلب برای امام جواد علیه السلام می­باشد.

در تفسیر عیاشی از همین ابراهیم بن محمد الهمدانی نقل می­کند:

عن إبراهيم بن محمد قال كتبت إلى أبي الحسن الثالث ع أسأله عما يجب في الضياع، فكتب: الخمس بعد المئونة، قال: فناظرت أصحابنا فقالوا: المئونة بعد ما يأخذ السلطان، و بعد مئونة الرجل، فكتبت إليه أنك قلت: الخمس بعد المئونة- و أن أصحابنا اختلفوا في المئونة فكتب، الخمس بعد ما يأخذ السلطان و بعد مئونة الرجل و عياله.[[15]](#footnote-15)

خلاصه این که بحث اخراج مؤونه از خمس یک بحث کاملاً جدید است که در زمان امام جواد علیه السلام مطرح شده است؛ البته علت مطلب نیز آن است که ائمه علیهم السلام تا زمان امام جواد علیه السلام اصل خمس را نمی­گرفتند هر چند در زمان امام صادق علیه السلام در کلمات ایشان بیان شده که خمس مربوط به تمام فوائد است اما ائمه آن را تحلیل نموده بودند. تحلیل کامل از زمان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است. پس اصل خمس در آیۀ خمس برای مطلق فوائد تشریع شده بوده اما ائمه تا زمان امام جواد علیه السلام کل آن را تحلیل کرده بودند و از زمان امام جواد علیه السلام به مقدار مؤونه­اش را تحلیل نموده­اند بنابراین مقایسۀ خمس با مالیات مع الفارق است و چنانچه شیئی ابتدا داخل در مؤونه بوده و سپس از مؤونه خارج شده باشد، دلیلی نداریم که ائمه در مورد مال مذکور از حق خود چشم­پوشی کرده باشند بنابراین بعد از خروج از مؤونه باید به عمومات خمس تمسک کرد چون این عمومات تنها در زمان مؤونه تخصیص خورده و به یک معنا دارای انحلال اثباتی است چون مستفاد از ادله آن است که ائمه علیهم السلام آناً فآناً حق داشتند و حقشان در هر زمانی وجود داشته است لذا تنها به آن مقداری که دلیل داریم از این حق رفع ید نموده­اند از وجوب خمس دست بر می­داریم اما بیش از آن دلیلی نداریم ائمه از حقشان رفع ید کرده باشند و این تقریب چیزی شبیه مقتضی و مانعی است که در بحث انحلال اثباتی از آن استفاده نمودیم.

در جلسۀ آینده به مرحلۀ دوم بحث مبنی بر این که آیا بعد از خروج از مؤونه، گذشتن سال معتبر است یا نه، وارد می­شویم و سپس از این بحث خارج می­شویم.

تنبیه چهاردهم تنبیه مختصری است که در آن از شمول واژۀ شک، نسبت به ظن، بحث شده است و بحث خاصی ندارد لذا به سرعت از آن عبور می­کنیم و در ادامه وارد تنبیهات می­شویم که تنبیه اول مربوط به بحث اشتراط وحدت موضوع در استصحاب است. در بحث اشتراط بقای موضوع این که بقای موضوع چیست را در لابلای بحث­های گذشته مطرح کردیم که پس از مراجعه به آن بحث­ها دوستان را به آن ارجاع می­دهیم.

1. ابحاث اصولیه ج6 ص564 [↑](#footnote-ref-1)
2. من لا يحضره الفقيه / ج‏2 / 41 / باب الخمس ..... ص : 39 [↑](#footnote-ref-2)
3. الجعفريات (الأشعثيات) / 242 / باب البر و سخاء النفس و طيب الكلام و الصبر على الأذى ..... ص : 231 [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 138 / 39 - باب الزيادات ..... ص : 135 [↑](#footnote-ref-4)
5. المحاسن / ج‏2 / 320 / كتاب العلل ..... ص : 299 [↑](#footnote-ref-5)
6. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم / ج‏1 / 29 / نادر من الباب في أن علم آل محمد ع سر مستسر و هو نادر من الباب ..... ص : 28 [↑](#footnote-ref-6)
7. الانفال: 41. [↑](#footnote-ref-7)
8. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 123 / 35 - باب الخمس و الغنائم ..... ص : 121 [↑](#footnote-ref-8)
9. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 142 / 39 - باب الزيادات ..... ص : 135 [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 545 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538 [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 16 / 4 - باب زكاة الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب ..... ص : 13 [↑](#footnote-ref-11)
12. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 547 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538 [↑](#footnote-ref-12)
13. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 547 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538 [↑](#footnote-ref-13)
14. من لا يحضره الفقيه / ج‏2 / 42 / باب الخمس ..... ص : 39 [↑](#footnote-ref-14)
15. تفسير العياشي / ج‏2 / 63 / [سورة الأنفال(8): آية 41] ..... ص : 61: [↑](#footnote-ref-15)